

هی می خریم و می خریم و می خریم

زندگی با خریدهای اضافی کپک می زند!



■ **خاتون تهرانی**

همه ما در دنیای امروز نیاز به خرید داریم. دیگر کسی نمی تواند در خانه بنشینند و مایحتاج زندگی اش را یک تنه تأمین کند. دست کم زندگی در شهرها که نیاز سه خرید و تأمین ابزار و مواد مختلف زندگی دارد ولی گاهی برخی از ما در این کار زیاده‌روی می‌کنیم، این زیاده‌روی گاهی به حدی است که هم و غم ما می‌شود خرید کردن. در کانال‌های اینترنتی فروشگاه‌های بزرگ عضو می‌شویم تا از اجناس روز بازار سر در بیاوریم و هر روز با اشتیاق این کانال‌ها را دنبال می‌کنیم تا مبادا چیزی از قلم بیفتد. به دنبال به‌روزترین و

■ **انگیزه برای خرید خیلی هم خوب است ولی...**

اگر کسی برای خرید کردن انگیزه بالایی دارد گاهی خیلی هم خوب است. این نظر برخی از کارشناسان است ولی این یک نظر قطعی و همیشگی نیست چون در هیچ مرام، مسلک و مکتبی افراط کردن کار پسندیده‌ای به شمار نمی‌رود. وقتی فردی تمایل دارد خرید کند، یعنی تمایل دارد که چیزی را به دست آورد. این به دست آوردن یعنی انگیزه برای داشتن، برای دارا شدن و مالک بودن. این به خودی خود شاید خیلی هم چیز بدی به نظر نرسد، هر چه باشد همه ما دلمان می‌خواهد که صاحب چیزهایی باشیم که دوستشان داریم یا فکر می‌کنیم که لازم است که داشته باشیم ولی این حس مالکیت وقتی خوب نیست که از حد و حدودش تجاوز کند و از حالت متعارف به غیرمتعارف و از حالت تناسب به تفریط یا افراط کشیده شود. شما هم می‌توانید این را با بارها در زندگی خود یا افراد دیگر دیده‌اید. مثلاً برای اینکه ویتامین B بدنمان برسد نیاز به خوردن میوه داریم، انواعش را سلیفقه و مذاق ما تأمین می‌کند و اندازه‌اش را تعداد فرامات ما وقتی دراین باره دانفده و تعداد آنفرمان را در نظر نگیریم، ممکن است میوه‌هایی بخیریم که هیچ وقت نمی‌خوریم در نتیجه درون یخچال می‌ماند و پلاسیده می‌شود یا آنقدر زیاد بخیریم که بلااستفاده در یخچال بگنجد و کپک بزند یا آنقدر کم بخیریم که هیچ‌کسی نتواند یک دل سیر از آن بخورد.

■ **هما ایرانی**

افراط در هر چیزی نوعی از اسراف به حساب می‌آید. افراط در خرید نیز برگرفته از نوعی فرهنگ اسراف‌گرایی است. می‌شود گفت خریدهای هدف که بیشتر برای وقت پرگنی یا سرگرمی زنان و مردان صورت می‌گیرد، به پدیده‌ای اجتماعی تبدیل شده است. این پدیده که به خودی خود در مناسبات اجتماعی و خانوادگی اختلالاتی ایجاد می‌کند، مورد پسند هیچ مکتب و آیینی نیست. دین اسلام نیز در این‌باره نگاه مثبتی ندارد و آن را رفتاری نادرست تلقی می‌کند. اسراف در اسلام به شدت نهی شده است.

■ ■ ■

حجت‌الاسلام میرغفاری ادامه می‌دهد: مصرف‌گرایی می‌گوید: تمایل به مصرف زیاد یا مصرف‌گرایی، نوعی اسراف است که در اسلام نهی شده است. اسراف درواقع بیهوده خرج کردن و بیهوده مصرف کردن و حیف و میل کردن مال، خوراک، زمان و... است. خداوند در آیه ۱۷۱ سوره شعرا در قرآن کریم، در این باره می‌فرماید: شیطان به دنبال زینت دادن مسرفین است.

پیش‌نماز مسجد حضرت علی(ع) که در منطقه ۱۰ تهران واقع شده است در این‌باره ادامه می‌دهد: زیاده‌روی در هیچ چیز زیاد یا مصرف‌گرایی، نوعی اسراف است که در اسلام نهی شده است. اسراف درواقع بیهوده خرج کردن و بیهوده مصرف کردن و حیف و نظراسلای و از نظر روانی، برخی از افراد به دلیل نگرانی‌های روحی و روانی دچار مصرف‌گرایی و اسراف هستند و توجه‌عقلانی برای رفتار خود ندارند. احساس خودکم‌بینی که فرد با توسل به آن می‌خواهد احضار خودش را جبران کند، از روان افراد سرچشمه می‌گیرد. تجمل‌گرایی و تجمل پرستی نیز از جمله موارد روانی این قضیه به شمار می‌رود. معمولاً وقتی افراد می‌خواهند خودشان را مطرح کنند که من نیز

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

دید

خیلی وقت‌ها می‌دانیم که چه می‌خواهیم و چقدر می‌خواهیم ولی حس رقابت با دیگری، اجازه نمی‌دهد در این باره درست فکر کنیم. دلمان می‌خواهد کم نیاوریم. بخیریم، داشته باشیم و چیزی کم نداشته باشیم، حتی اگر برایمان لازم نباشد. می‌خواهیم انواع و اقسام هر چیزی را داشته باشیم، حتی اگر برای ما یحتاج ضروری خانه و خانواده پول کم بیاوریم. گاهی آنقدر برایمان مهم است در نگاه دیگران دچار نقصان نباشیم که خرید می‌شود دغدغه اصلی زندگی مان

که خانواده، کودکی، تربیت و خلاصه زندگی ما را پر کرده است ولی به نظر نمی‌رسد که این تمام ماجرا باشد. ماجرای خریدهای زیاده از حد که شاید در زنان به صورت افراطی تری به چشم می‌خورد، تنها به فرهنگی که تحت آن پرورش پیدا کرده‌اند مربوط نمی‌شود. وگر نه تمام افرادی که در یک قبیله، خانواده، ملیت یا... تحت تأثیر یک فرهنگ قرار دارند باید واکنش یکسانی هم به مقوله خرید از خود نشان دهند. در صورتی که ما می‌بینیم حتی در یک خانواده که افراد نه تنها از یک فرهنگ که از گوشت و خون یکدیگرند، نحوه خرید کردنشان با یکدیگر متفاوت است.

می‌رویم، یادمان می‌رود که ذائقه و مقدار باید چقدر باشد و دوباره فقط خرید می‌کنیم. جالباً اینجاست که این مسئله چندان هم با وضعیت مالی افراد مختلف ارتباط ندارد. چه بسا ثروتمندانی که چیز زیادی نمی‌خرند و درواقع در خرید کردن نهایت تفریط را انجام می‌دهند و چه بسیار افرادی که از نظر مالی کم‌توان محسوب می‌شوند ولی خیلی زیاد به خرید می‌روند.

■ **خرید برای چشم و همچشمی**

خیلی وقت‌ها می‌دانیم که چه می‌خواهیم و چقدر می‌خواهیم ولی حس رقابت با دیگری، اجازه نمی‌دهد در این باره درست فکر کنیم. دلمان می‌خواهد کم نیاوریم. بخیریم، داشته باشیم و چیزی کم نداشته باشیم، حتی اگر برایمان لازم نباشد. می‌خواهیم انواع و اقسام هر چیزی را داشته باشیم، حتی اگر برای ما یحتاج ضروری خانه و خانواده پول کم بیاوریم. گاهی آنقدر برایمان مهم است در نگاه دیگران دچار نقصان نباشیم که خرید می‌شود دغدغه اصلی زندگی مان. چند وقت پیش در جایی خواندم که امروزه زنان در سراسر دنیا، میلیون‌ها دلار را صرف خریدهای غیر ضروری می‌کنند. درواقع زنان محترمی در سرتاسر دنیا زندگی می‌کنند که به ذائقه و مقدار توجیحی ندارند و تنها به این فکر می‌کنند که داشته باشند. خیلی از آنها می‌خواهند داشته باشند که کم نیاورند و خیلی‌ها هم می‌خواهند داشته باشند که

اسراف از نگاه یک کارشناس دینی

حال بد، جزای زیاده‌خواهی ماست



چنین و چنان هستیم و من اینگونه رفتار می‌کنم و آنگونه زندگی می‌کنم، به اسراف هم روی می‌آورند. درواقع این افراد می‌خواهند با رفتارهای ذهنی، خودشان را بزرگ، مهم، خوب یا برتر از سایرین نشان دهند.

وی می‌افزاید: برخی دیگر از افراد نیز به دلایل اخلاقی، دچار زیاده‌خواهی هستند. می‌توان منشأ اصلی بروز زیاده‌خواهی در این گروه را ضعف ایمان برشمرد و مشکل را در این مورد جست‌وجو کرد.

این کارشناس مذهبی چشم و همچشمی را یکی از نشانه‌های ضعیف بودن ایمان برمی‌شمارد و می‌گوید: در پی هوای نفس رفتن، کوته‌فکری و ریا، از نشانه‌های بی‌اخلاقی در این باره است.

حجت‌الاسلام میرغفاری ادامه می‌دهد: اینها نشان‌دهنده حب دنیاست. باید ایمان‌ها را قوی کرد تا از بروز تأثیر منفی اسراف‌گرایی و خصلایی از این قبیل،

نگاه

بعضی چیزها هیچ وقت از قیمت و مد نمی‌افتد

خاص‌ترین تغییر زندگی من

■ **لیلاجعفری**
هیچ‌وقت دلم نمی‌خواست لباسی بپوشم که نظیرش بر تن دیگری است یا اینکه در بشقابی خوراکم رایخورم که در خانه دیگری پیدا می‌شود. یادم نمی‌آید از مبلمانی خوشم آمده باشد که در خانه فامیل و دوستان دیده باشم. من همیشه به دنبال اجناس و لوازم و پوشاک خاصی بوده‌ام. این دست‌خودم نبود، چیزهای تکراری دلم را می‌زد. دلم می‌خواست همه چیز برای تک و خاص باشد، کسی نظیرش را ندیده باشد و در جایی جز خانه خودم پیدایش نکرده باشم.

نمی‌دانم این خوب بود یا بد، ولی این را می‌دانم که هر کسی که به خانه من می‌آمد، از دیدن همه چیز لذت می‌برد. همه می‌گفتند این جاشمی را از کجا خریده‌ای؟ این دیس را از کجا تهیه کرده‌ای؟ فلان تابلو را از کدام فروشگاه تهیه کرده‌ای؟ اینها سوال خوشحالم می‌کرد، چون با این پرسش‌ها مطمئن می‌شدم که آنچه دارم نظر همه را جلب می‌کند. برای همه سؤال پیش می‌آمد که اینها از کجا آمده و در کجا پیدا می‌شود و این یعنی اینکه کسی نظیرش را در جایی ندیده و همه می‌خواستند آن را داشته باشند. اگر بد بود که کسی به دنبال منبعی برای تهیه‌اش نمی‌گشت، حتی‌حالی خوب بود که دیگران را وادار می‌کرد تا درباره‌اش سؤال بپرسند حتی یکی از افراد فامیل که همیشه اشیاء و وسایل بسیار گران‌قیمت و مجللی در خانه‌اش داشت هر وقت به خانه‌ام می‌آمد، می‌خواست بداند وسایل جدید خانه را از کجا تهیه کرده‌ام.

بیشتر این افراد پس از اینکه پاسخ من را می‌شنیدند، تعجب می‌کردند. چون معمولاً پاسخی به آنها می‌دادم که انتظارش را نداشتند. معمولاً انتظار داشتند سه آنها بگیریم از فلان فروشگاه معروف یا فلان برند جهانی یا فلان خیابان مرفه‌نشین شهر وسیله مورد توجه تو را خریده‌ام، ولی جایی می‌خورند که معمولاً از هیچ‌کدام از مکان‌هایی که نام می‌برند خرید نکنم.

بیشتر وقت‌ها وسایلم را از نزدیک‌ترین جای ممکن، بی‌آنکه به نام‌ونشان یا فروشگاه توجیحی داشته باشم، می‌خریدم. اگر احساس می‌کردم شیء یا وسیله‌ای که می‌دیده‌ام، متعلق به من است، آن را می‌خریدم، کاری هم نداشتیم که مالک و نشانش چیست و چه

فروشگاهی و در چه خیابانی آن را می‌فروشد. این روش باعث شده بود تا خودم را به مغازه‌ها



را دنبال می‌کردم. یک روز برخی از اعضای فامیل و خانواده را در خانه مهمان کرده‌دم و هر جمیع شده بودیم که متوجه چیزی شدم. آن روز مهمانی ساده و خوبی داشتم و می‌گفتند که به همه خیلی خوش گذشت.

آن روز کسی از من پرسید که فلان چیز را از کجا خریده‌ای یا چقدر پول بالای آن پرداخته‌ای؟ آن روز یکی از اعضای فامیل به من گفت: «هنو چقدر فرق کردی!»
به سر و وضعم نگاه کردم، لباس‌های خاصی تنم نبود، نظیرش را بر تن یکی دو نفر دیگر که در مهمانی همان روز حضور داشتند هم می‌دیدم. به طرف گذشته و چیدمان خانه هم اثاثیه و وسایل خاصی اضافه نشده بود. اگر هم شده بود خیلی خاص و بی‌نظیر به نظر نمی‌رسید. در این یک سال آنقدر فرصت نداشتیم که بتوانم خیلی زیاد به اینچیز چیزها توجه کنم و برایش وقت صرف کنم ولی تحسین و تمجید در نگاه آن شخص پیدا بود. این فرد، همان فردی بود که هر بار که به خانه‌ام می‌آمد چیزی نظرش را جلب می‌کرد و سراغ فروشگاه‌های که می‌شد آن کالا را از آنجا تهیه کرد، می‌گرفت.

او این بار رفتار خودمانی‌تر و صمیمی‌تری داشت و دلش می‌خواست بیشتر با من حرف بزند. وسیله تازه یا خاصی برای جلب‌نظرش نمی‌دیدم، او این بار باخودم راحت‌تر حرف می‌زد. حتی موقع رفتن، به من پیشنهاد داد که در گروهی از دوستانش شرکت کنم و با آنها دوست و همکلام شوم.

مهمانی که تمام شد، احساس کردم چیزی در زندگی‌ام تغییر کرده است که خودم از آن آگاه نبودم. آن چیز تغییر یافته در وجود من برای خود من خیلی خاص و بی‌نظیر به نظر می‌آمد و این خیلی‌راهمی می‌کرد. نمی‌دانم که آن تغییر دقیقاً چیست و چگونه است، ولی هر چه هست که از رخ دانش‌خوبی خوشحالم، تغییر بی‌خاص و بی‌نظیر که در وجود خود من اتفاق افتاده بود و بدون فکر نه می‌شد قیمتی روی آن گذاشت و نه کهنه و تکراری و از مدافتاده می‌شد!

دید

نمی‌دانم این خوب بود یا بد، ولی

این را می‌دانم که هر کسی که به خانه من می‌آمد، از دیدن همه چیز لذت می‌برد. همه می‌گفتند، این جاشمی را از کجا خریده‌ای؟ این دیس را از کجا تهیه کرده‌ای؟ فلان تابلو را از کدام فروشگاه تهیه کرده‌ای؟ اینها خیلی خوشحالم می‌کرد، چون با این پرسش‌ها مطمئن می‌شدم که آنچه دارم نظر همه را جلب می‌کند. برای همه سؤال پیش می‌آمد که اینها از کجا پیدا می‌شود و این یعنی اینکه کسی نظیرش را در جایی ندیده و همه می‌خواستند آن را داشته باشند

و خیابان‌ها و برنده‌های خاصی محدود نکنم و به خواسته‌دلم توجه کنم.

این خریده‌ها و تک‌پسندی‌ها و خاص‌پسندی‌های من تا همین دو، سه سال پیش ادامه داشت. یعنی تا زمانی که هنوز به مؤسسه خبریه نرفته بودم. در آنجا به همکاری داوطلبانه مشغول شده بودم. یک بار یکی از دوستان قدیم را به‌طور اتفاقی در پارکی دیدم. او از لباس‌هایی که به تن داشتیم و تناسب خاص آنها آنقدر خوشش آمد که به شوخی پیشنهادی به من داد. او برایم توضیح داد که در مؤسسه خبریه‌ای داوطلبانه مشغول به کار است و برای برگزاری آیین گشایش جشنواره‌ای که به خاطر کسب درآمد مؤسسه بر گزار می‌شود، به دنبال فردی می‌گردد که طراحی لباس هنروران آن مراسم و همینطور چیدمان دکور آن را انجام دهد. او که از لباس‌ها و به‌اصطلاح تیپم، خوشش